۵. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۷/۱۷)

۵. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۷/۱۷) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۱۷ مهر ماه ۱۴۰۱ موضوع : روایات متعارض در صوم یوم الشک ومدیریت امتحال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- سه دسته معارض برای روایت «اصوم یومما من شعبان احب الی...»
- شش روایت در مقنعه مرحوم مفید
- مدیریت امتحال و جمع بین روایات

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایات متعارض در صوم یوم الشک ومدیریت امتثال

موضوعات فرعی:
طوائف روایات متعارض در روزه یوم الشک
تبیین مقام مدیریت امتثال

سه دسته معارض برای روایت «اصوم یوما من شعبان احب الی...»

بحث در مورد روایت اول از باب پنجم ابواب وجوب الصوم و نیته از کتاب صوم وسائل بود. در مورد فقه الحدیث این روایت و آن چیزی که مربوط به مراجعه اینها بود صحبت میکردیم.

شاگرد: فرمودید مبنای جمع بین روایت «احب ان اصوم» و «احب ان افطر» مدیریت امتثال است. خب این دو روایت را چطور با مدیریت امتثال جمع میکنیم؟

استاد: هنوز جمع کامل صورت نگرفته. اگر منظورتان آن است که میرسیم.

ببینید این روایت اول روایت مهمی است. از نظر سندی و جاگرفتن آن در کتب روائی مهم است. دیدید که کافی این روایت را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرد و سند آن هم خوب بود. همین مضمون «اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر شهرا من رمضان» در فقیه هم آمده است. منسوب به امیرالمؤمنین است. راوی آن را هم ملاحظه کردید. ما الآن در باب پنجم هستیم. این روایت در باب ششم، حدیث نهم و دهم است. یکی از آنها از فقیه است و دیگری از فضائل شهر رمضان مرحوم صدوق، همین مضمون است. این مضمون در اهلسنت هم آمده است. دیروز هم عرض کردم در مسند شافعی و سنن دارقطنی هم آمده است. البته دارقطنی هم از شافعی نقل کرده است. همین مضمون روایت را نقل کرده‌اند. «اصوم یوما من شعبان ...» را شافعی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل میکند. با یک قرینه متصله‌ای که فضای بحث را شاید در ابتدا سنگین‌تر بکند اما به نظرم در مآل بحث روشن‌تر میشود و بحث را جلوتر میبرد. قرینه متصله آن چه بود؟

«شهد رجل[1]»؛ یک نفر شهادت داد؛ حالا ای عدل واحد ای حتی مسلم واحد، بنابر اصالة العدالة فی کل مسلم. آن هم اصالة العدالة‌ای که چقدر بحث داشت! سه-چهار سال پیش بعد از ظهرها مباحثه فقه داشتیم. بخش معظمی از سال در مورد اصالة العدالة مباحثه شد. پیاده شده و فایل های آن هم هست.

معارض با مضمون این روایت سه صورت داریم. این مضمون مضمونی است که از نظر سندی و در کتب روائی، محکم است. این را هم عرض کنم همین حدیث «لان اصوم یوما من شعبان احب» در کافی شریف آمده، در فقیه آمده، در تهذیب و استبصار آمده، در مقنعه مفید هم در متن آمده است. درست است که تهذیب شرح مقنعه است. اما معمولاً در متن مقنعه اینطور نیست که روایت بیاید. از خصوصیات همین روایت اول این است که مرحوم مفید آن را در متن مقنعه آورده است. حدود دو سنخ ای سه سنخ معارض برای این مضمون هست.

یکی از معارضها در همین باب ششم، حدیث هشتم بود؛ «لان افطر یوما من شهر رمضان احب الی... ازیده فی شهر رمضان». البته سند این حدیث ضعیف است. در کتب هم تکرار نشده. حتی در

مقنع صدوق هم نیامده. در فقیه آمده است. این روایت از نظر موقعیت نقل و سند، کم است و نمیتوانند با آن روایت مقابله بکند. ولی علی ای حال ظاهراً بین مفاد آن یک تعارضی هست که باید بررسی کنیم. این معارض اول برای مضمون حدیث اول.

معارض دوم در همان باب ششم، حدیث اول است.

> **عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في الرجل يصوم اليوم الذي يشك فيه من رمضان، فقال: عليه قضاؤه وإن كان ذلك**
>
> **[2]**

باید قضاء کند ولو اگر ماه مبارک باشد. چرا؟ چون مشکوک است. خب صورت این روایت با حدیث اول معارض دارد. «لان اصوم یوما خیر من ان افطر» یعنی شهر رمضان را افطار نکردهام اما در اینجا میگوید «علیه قضائه» ولو اگر شهر رمضان باشد.

> 6:16

صورت سوم روایاتی است که میگوید سنت این است. سنت این است که یوم الشک را از شهر رمضان نگیریم. حتماً باید آن را از ماه شعبان بگیریم. خب این روایت این نکته را تذکر نداده؛ «ان اصوم یوما من شعبان خیر من ان افطر»؛ یعنی فضای ذهنی راوی صوم یوم الشک را متمحض نمیکند که مواظب باش که شعبان باشد! رمضان نیاوری! اتفاقا حضرت مجال این را باز میکنند. **«احب الی من ان افطر»؛** یعنی احتمال رمضانیت را در ذهن او پررنگ میکنند. پس این هم یک نحو معارضه است.

بنابراین این روایت اول با سه دسته از روایات، تعارض دارد؛ یعنی با این مضمون خیلی توافق تامی ندارند. من میخواهم این چهار باب را سریع بخوانیم اما رفتنی باشد که همینطور بخوانیم نباشد. یعنی اگر سریع بخوانیم نکات هر حدیث فراموش میشود. بهتر این است که روی هر حدیثی تأمل بیشتری بکنیم و با چهار باب، آن را بسنجیم؛ روایاتی که میتوانند با هم دستهبندی شوند.

همین روایتی که گفتم از نظر سند ضعیف است و هم زیاد تکرار نشده –مفادش «ازیده فی شهر رمضان»بود- من دنبال این بودم مفاد «ازیده» در جایی آمده یا نیامده؟ فقط یک جا را پیدا کردم. حال شما یادداشت کنید و کل روایات را مرور کنید، ببینید مفاد «ازیده فی شهر رمضان» در جایی هست یا نه.

در باب ۱۶ حدیث اول چنین آمده:

> **عن أبي خالد الواسطي قال: أتيانا أبا جعفر عليه السلام في يوم شك فيه من رمضان فإذا مائدته موضوعة وهو يأكل ونحن نريد أن نسأله. فقال: ادنوا الغداء إذا كان مثل هذا اليوم ولم تجئكم، فيه بينة رؤيته فلا تصوموا إلى أن قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من ألحق في رمضان يوما من غيره متعمدا فليس**

> بمؤمن بالله ولا بي[3]

«من ألحق في رمضان يوما»؛ ببینید کلمه «ازدیه» و کلمه «ألحق» در یک وادی هستند. **«من غيره متعمدا فليس بمؤمن بالله ولا بي»؛** الحاق کند، نه اینکه واقعاً عند الله را بخواهد ملاحظه کند. این الحاق چه الحاقی است؟ خلاصه میتواند این تعبیری و «ازدیه» یک دیگر را کمک کنند. اینها را کنار هم بگذاریم.

کما اینکه اهلسنت از جناب عمار یاسر نقل میکنند:

> **ونص المالكية على أنه لا يصام يوم الشك ليحتاط به من رمضان، فإن صامه كذلك كره على ظاهر المدونة، وقال ابن عبد السلام: حرم، لما رواه عمار بن ياسر رضي الله عنهما قال: " من صام يوم الشك فقد عصى أبا القاسم صلى الله عليه وسلم "، وفي رواية: " من صام اليوم الذي يشك فيه الناس فقد عصى أبا القاسم صلى الله تعالى عليه وسلم "[4]**

احتمال قوی هم دارد که کلام خود عمار یاسر نیست. بلکه روایت مرفوعه است. یعنی عمار یاسر هم شنیده بود، رفعه الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. روایت برخود عمار مقطوعه نیست که ایشان این را گفته باشد. یعنی خود کلام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این روایت در کتابهای مختلفی آمده است. در کتاب موسوعه هم آمده. این روایت معروف بین اهلسنت است. کلام عمار یاسر که از حضرت نقل کرده است. یا نقل به معنای مرفوع یا نقل محتوا؛ یعنی کلام برای خود ایشان است و می خواسته بگوید که سنت حضرت این است که یوم الشک را روزه نگیرید. لذا حتی قائل به تحریم دارند. عدم اجزاء آن حرف دیگری است؛ اینکه بگیرد مجزی هست یا نیست حرف دیگری است. ولی تحریم آن خیلی کار دارد. یعنی مشهور است.

در این روایت کلمه «متعمدا» هم هست. بعدها که میخواهیم در عروه و مستمسک چهار فرعی که مرحوم سید گفته‌اند را مطرح کنیم، میگوییم اگر به قصد ماه مبارک بگیرد و واقعاً هم ماه مبارک باشد، چون به قصد ماه مبارک بگیرد باطل است. من عرض کردم مرحوم آقای جواهری در حاشیه عروه فتوا داده بودند که درست است. ولو به قصد ماه مبارک بگیرید.

> 11:51

روی حساب تاریخ وفات، حاشیه مرحوم جواهری در حاشیه عروه پنجاه حاشیه‌ای اولین حاشیه است. یعنی اقدم حواشی عروه ایشان هستند. به نظرم 1340 وفات ایشان بوده. علی ای حال از مرحوم نائینی و... که بر عروه حاشیه دارند ایشان اقدم هستند. ولی حاج آقا که چندین بار میفرمودند شاید هشتاد درصد فرمودند که خودم دیدم، میفرمودند که من حاشیه مرحوم محمد تقی شیرازی بر عروه را دیدم. اگر آن حاشیه باشد –البته آقایان نیاورده اند، چطور شده؟ هست یا نیست؟- جلوتر از میشود. یعنی نسبت به سال وفات از حاشیه آقای جواهری جلوتر میشود. نکته‌ای که حاج آقا میفرمودند این بود که گویا حاشیه میرزا بر عروه چیزی نبود جز اینکه هر جا سید «اقوی»، «اظهر» دارد، ایشان «احوط» کرده‌اند!

حاج آقا برای حاشیه مرحوم نائینی این جمله را داشتند، فرمودند تعداد حاشیه کم است اما آن هایی که هست خیلی پرباز و مغتنم است.

شاگرد: مرحوم صاحب وسائل روایتی را از مقنع نقل می‌کند کسی که ماه شعبان را روزه بگیرد، « فبان أنه من رمضان» در حاشیه سی جلدی تذکر می‌دهند که در مقنع «بان» ندارد. یعنی روزی از شعبان را روزه بگیرد بنابرایی که «من رمضان». این همان مضمون روایت «الحق» می‌شود؟ بنا بر اینکه «بان» نباشد.

استاد: «یشک» دارد یا ندارد؟

شاگرد: «بان انه» ندارد.

استاد: «بان» مهم نیست.

شاگرد: روزه بگیرد به‌عنوان اینکه «انه من رمضان». در ادامه می‌فرمایند باید قضا بکند.

استاد: «انه من رمضان» را دارد. حال به‌خصوص آن را نگاه می‌کنیم.

علی ای حال آن چیزی که مقصود من است، «متعمدا» است. حال «متعمدا» چطور است؟ بعداً می‌گوییم که «متعمدا» به چه معنا است. قاعده معروفی است، شما که مسأله می‌گویید می‌دانید، می‌گوییم «الجاهل عامد». آیا در این حدیث نبوی شریف، اینکه حضرت فرمودند «متعمدا»، در اینجا هم «الجاهل عامد» صدق می‌کند؟ یعنی کسی اصلاً خبر نداشت و متوجه نبود، لذا روی حساب ماه مبارک قصد کرد و روم الشک را روزه گرفت، او متعمدا الحق است؟ یا متعمدا در آن جا به این معنا است که قصد خلاف دارد؟ قصد خلاف سنت دارد، نه یک جاهلی که اصلاً توجه نداشته و اگر می‌فهمید نمی کرد. دور نیست «متعمدا» در آن جا شامل این قاعده «الجاهل عامد» نباشد. لذا است که این روایت می‌تواند در آن جا برای آقای جواهری کمک کند.

---

[1] مسند الشافعي (ص: ١٠٣)؛ عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان، عن أمه، فاطمة بنت حسين أن رجلا، شهد عند علي رضي الله عنه على رؤية هلال رمضان فصام، وأحسبه قال: وأمر الناس أن يصوموا، وقال: «أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من رمضان» قال الشافعي بعد: «لا يجوز على رمضان إلا شاهدان»

[2] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج٧ص١۶

[3] همان ص٢١۶

[4] الموسوعة الفقهية الكويتية (٤٥/ ٣١٤)

شش روایت در مقنعه مرحوم مفید

آن چیزی که می‌خواهم بگویم این است: ریخت «اصوم یوما من شعبان» این است که در «افطر یوما من شهر رمضان» واقعاً شهر رمضان می‌آید. صوم آن هم می‌آید که من «افطر». با اینکه خبر ندارم اما «افطر». پس اینکه فرموده‌اند قوام ماه مبارک به یقین است، اگر یقین نباشد واقعاً حکمی نیست؛ نه شهر مبارکی هست و نه صومی هست و نه وجوب صوم، با مفاد این روایت سازگاری ندارد.

در اینکه گفتم این‌ها را کنار هم بگذارید، این را هم ضمیمه کنید. در باب شانزدهم –باب عدم جواز صوم یوم الشک بنیة انه من شهر رمضان و استحباب صومه بنیة انه من شعبان- از روایت پنجم تا دهم، شش روایت پشت سر هم از مقنعه است. از متن مقنعه مرحوم مفید است. این شش روایت خیلی جالب است. من مروری عرض می‌کنم.

> **محمد بن محمد المفيد في (المقنعة) عن سعدان بن مسلم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أهل هلال رجب فعد تسعة وخمسين يوما ثم صم[1]**

وقتی هلال ماه رجب برای تو ثابت شد پنجاه و نه روز بشمار و بعد روزه بگیر. این فرمایش ایشان است. روایتی است که بحث‌هایی هم دارد. بعداً ان‌شاءالله می‌رسیم. روایت بعدی:

> **وعن أبي الصلت عبد السلام بن صالح، عن الرضا عليه السلام عن آبائه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صام يوم الشك فرارا بدينه فكأنما صام ألف يوم من أيام الآخرة غُرّاً ظُهُوراً لا تشاكل أيام الدنيا[2]**

لسان روایت را ببینید: **«قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صام يوم الشك فرارا بدينه»**؛ بدینه هم محتمل هست. ولی فعلاً صبغه احتیاط در دین دارد؛ اخوک دینک فاحتط لدینک.

شاگرد: اگر ناظر به قضا باشد، «دین» هم محتمل است.

استاد: بله، هر دو هست. من نمی‌دانم کسانی که در نرم‌افزارها اعراب کرده‌اند، چگونه اعراب کرده‌اند. ولی هر دو احتمال محمل دارد.

«من صام یوم الشک فرارا بدینه»؛ یعنی حافظا علی دینه، احتیاطا لدینه، ای **«فرارا بدینه»؛** برای اینکه بعداً مجبور نباشد که قضا کند. دینی بر او است و بعداً باید قضا کند، خب حالا می‌گیرد. **«من صام یوم الشک فرارا بدینه»؛** خلاف سنت من رفتار کرده؟! ملحق به ماه مبارک کرده؟! حضرت می‌فرمایند: **«فكأنما صام ألف يوم من أيام الآخرة»؛** مثل این است که هزار روز از ایام آخرت روزه گرفته باشد. خیلی عالی! اگر یوم الشک را روزه بگیری مثل این است که هزار روز از ایام آخرت را روزه گرفته.

> **19:03**

« غُرّاً ظُهراً **ال تشاكل أيام الدنيا**»؛ نسخه وسائل [20جلدی] در اینجا درست نشده است. در آن جا [وسائل 30جلدی] دارد «غُرّاً زُهراً»، در نسخه ما درست نیست. نمی‌دانم چطور شده که تصحیح هم صورت نگرفته است. «غراً زهراً»، ازهر و اغرّ. «لاتشاکل ایام الدنیا»؛ هزار روز از ایام آخرتی که اصلا شبیه ایام دنیا نیست را روزه گرفته. ببینید چه مضمونی دارد! مفاد آن هم تصریح به یوم الشک است. «من صام یوم الشک» در متن مقنعه هست. من اینها را عرض کردم که در کنار روایت اول بگذاریم. اینها مفادهای قوی کننده «لان اصوم» است.

اگر ما از آن جا شروع می‌کردیم بعد از چهار-پنج روز یادمان نبود که اینها را کنار هم بگذاریم. شما هم همین را اجراء کنید و به ما هم افاده کنید. یعنی کنار هم بگذارید.

شاگرد: معنای « غُرّاً ظُهراً» چیست؟

استاد: «اغرّ» اسبهایی هستند که پیشانی سفیدی دارند. صورت نورانی. غُرّه بحث لغوی زیبایی دارد. ازهر؛ بمعنای تابناک است. زهر نوره، یعنی نور بدهد. « غُرّاً ظُهراً» یعنی درحالیکه ایام آخرت برای او سر تا پا نور است. ایام آخرتی که سر و پا غُرّه بودن و زهره بودن است. یعنی سر و پا نورانیت دارد. اما اینکه «غرّه» و «زهره» از حیث لغوی چه تفاوتی در نورانیت دارند، بر عهده خودتان باشد. در فقه اللغه آن کار بکنید. مطالب خوبی هم ذیل آن هست. من یادم نیست که «زهر» را کار کرده باشم. اما «غره» را کار کرده‌ام.

شاگرد۲: « غُرّاً ظُهراً» وصف خود صائم نیست؟

استاد: اگر آن باشد باید «مَن» را جمع بگیریم. آن هم در ذهن من بود. به این عنوان که به ابعد برگردد. «من صام فرارا فکانما صام الف یوم من ایام الآخره». «مَن» بمعنای «الذین». نه بمعنای شخص که بگوییم «اغر و ازهر ایام الاخره».

شاگرد: در آخرت روزه می‌گیرند؟

شاگرد۲: از حیث طولانی‌تر بودن گفته‌اند.

استاد: بله، یعنی ثواب بیشتری دارد. البته این جور نیست که صیام در آن جا متصور نباشد. خود صیام یک واقعیت و یک طبیعتی دارد که در همه عوالم ظهور دارد. در اینجا است که تکلیف شرعی ما این است که غذا نخوریم. کما اینکه می‌فرمایند «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ[3]».

ذیل آن چه روایتی دارد؟ «الصبر الصوم[4]». یعنی در این روایت شریفه می‌فرمایند خود صیام صبغه‌ای از صبر است. خود صبر مجالی مختلفی دارد. یکی از چیزهایی که در عالم آخرت هم ظهور دارد صبر است. این جور نیست که صبر تنها برای دنیا باشد. آن جا هم صبر هست اما متناسب با عالم خودش. نمی‌شود صبر اینجا را به آن جا ببریم. ولی واقعیت صبر به‌معنای روح معنای لغوی که

واقعیت دارد، در عوالم مختلف مجالی مناسب خودش را پیدا می‌کند.

خب روایت بعدی؛ این روایت در متن مقنعه بود. روایت هفتم؛

عن زيد بن علي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: صوموا سرّ الله قيل: ما سر الله؟ قال: يوم الشك**[5]**

مضمون این حدیث خیلی مویدِ روایت اولی است که بحث کردیم. «صوموا سرّ الله»؛ خدا یک آشکاری دارد که ایام قطعی ماه مبارک است. اما خدا یک سرّی هم دارد. آن روز سرّ الله را بگیرید. «قیل ما سر الله»؛ سرّ الله چه چیزی است که روزه بگیریم؟ حضرت فرمودند «قال یوم الشک»؛ این سرّ الله یعنی چه؟ اگر در وجوب، در شهر و صوم قطع و یقینی بود که دیگر سرّ الله معنا نداشت. اینکه حضرت فرمودند یوم الشک سرّ الهی است، اگر از شعبان بود که سرّ نمی‌شد. سرّ یعنی مخفی. پس می‌تواند در خفی ماه مبارک باشد.

حتی در بحث‌های تلسکوپ خیلی‌ها می‌گفتند دراین‌صورت همه باید اشتباه کرده باشند. این «سرّ الله» از موارد سفارشاتی است که دال بر این است که اینطور نبوده که شارع به‌خاطر استصحاب و به‌خاطر شریعت سهله سمحه از آن طرفش کم بگذارد. ببینید چه سفارشاتی است تا یوم الشک را بگیرید! حالا ما بگوییم اگر تلسکوپ مجزی باشد همه مسلمانان در اینها سال‌ها روزه‌ها را نگرفته‌اند! خب نگرفته‌اند برای اینکه شریعت باید سهله باشد و در عسر نباشند. خب این معلوم است. اما اینکه نگرفته اند به این معنا باشد که شارع به این سرّ الله سفارش نکرده تمام نیست. نمی‌توانیم بگوییم که شارع سفارش نکرده است. شارع بسیاری از مصالح واقعیه را با اوامر ترغیبیه و استحبابات وصول می‌کند. اینها نکات مهمی برای فقه الحدیث است. برای اینکه انسان از یک فضای ذهنی استبعادی بیرون بیاید.

شاگرد: سرّ الله به چه معنا است؟

استاد: یعنی آن چه که چون رسما به آن نرسیده‌ای خداوند آن را واجب نکرده است. چون یوم الشک است. اما در انطباق قهری حکمش بر آن بالفعل است. چرا؟ چون حکم ثبوتی الهی، شهر رمضان است. الآن هم در یوم الشک چه بسا شهر است. وقتی شهر است انطباق شهر بر امروز قطعی است، وقتی انطباق قهری است فعلیت قهریه به‌معنای مرتبه اول فعلیت -نه تنجز و معاقبه- هست. پس چیزی است که در دستگاه شرع الهی است. خدا هم تشریع کرده. بر امروز هم انطباق پیدا کرده. اما به‌خاطر عجز بنده و جهل بنده، او را عقاب نمی‌کند. پس سرّ الله است. یعنی چیزی است که فعلاً انتساب قطعی به خدای متعال ندارد اما انتساب احتمالی دارد.

> 26:30

شاگرد۲: می‌تواند به این معنا باشد که معلوم نیست در دستگاه تکوینی شعبان یا رمضان است.

استاد: بله، به این معنا که سرّ الله یعنی امرٌ مستترٌ لایعلم الا الله.

این هم روایت هفتم که از حیث مفاد خیلی به روایت اول ما نزدیک است. کم‌وکاست هم هستند. سه روایت دیگر دنباله آن مطرح می‌شود. آنها را هم سریع می‌گوییم.

> **عن محمد بن سنان قال: سألت الرضا عليه السلام عن يوم الشك، فقال: إن أبي كان يصومه فصمه[6]**

روایت نهم؛

> **وعن شعيب العقرقوفي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل صام في اليوم الذي يشك فيه فوجده من شهر رمضان، فقال: يوم وفقه الله له[7]**

خدا او را بر آن موفق کرده است. اگر یقین شرط بود چه توفیقی بود؟!

روایت دهم هم دقیقاً همین روایتی است که الآن مورد بحث ما است.

> **عن زكريا بن آدم، عن الكاهلي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام: عن اليوم الذي يشك فيه من شعبان، فقال: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان. ورواه الصدوق في (المقنع) مرسلا عن أمير المؤمنين عليه السلام[8]**

در فقیه هم آورده‌اند و تنها در مقنع نیست.

این فعلاً برای روایت اول باشد؛ از نظر تعداد نقل آن و مطالبش. هنوز جمع آن با معارضها مانده است. باید بیشتر تأمل کنیم.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۲۱۷

[2] همان

[3] البقره ۴۵

[4] تفسير القمي، ج۱، ص: ۴۶

[5] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۲۱۷

[6] همان

[7] همان

[8] همان

مدیریت امتثال و جمع بین روایات

برای اینکه جمع صورت بگیرد مسأله انشائیات طولی ثبوتی ای انشائیاتی که ولو طولی است اما حال ثبوت ندارد، بلکه حال مدیریت امتثال دارد. آقا هم افاداتی را نوشته بودند که به من داده بودند. الآن نوشته ایشان را میخوانم. هر چه هم در توضیح آن در ذهنم هست عرض میکنم.

برای جمع بین روایات و توضیح مدیریت امتثال سه مقدمه فرمودهاند. مقدمه اول؛

> **وقتی «یوم الشک» موضوع (متعلق المتعلق) حکم، قرار می گیرد باید دقت کرد که کدام یک از دو هویت «یوم الشک» مد نظر است؛**
>
> **گاهی می گوییم یوم الشک و منظور «طبیعت» یوم الشک است که افراد متعدد از قبیل یوم الشک امسال و پارسال و...دارد.**
>
> **گاهی می گوییم یوم الشک و منظور فردی از یوم الشک است که «هویت شخصی» دارد یعنی زمان و تاریخ آن دقیقا معلوم است. مثلا یوم الشک امسال[1]**

«وقتی «یوم الشک» موضوع (متعلق المتعلق) حکم، قرار میگیرد»؛ منظور از موضوع را گفتهاند متعلق المتعلق. مثلاً در «اکرم العالم» میگوییم که عالم جزء الموضوع است. به تعبیری مسامحهای هم مانعی ندارد. میگوییم موضوع حکم است. اما بالدقه جزء الموضوع و متعلق المتعلق است.

«وقتی «یوم الشک» موضوع (متعلق المتعلق) حکم، قرار میگیرد»؛ مثلاً میگوییم یوم الشک مستحب است، یحرم صومه و یکره صومه، **«باید دقت کرد که کدام یک از دو هویت «یوم الشک» مد نظر است»؛** کلمه هویت در استعمالات رایج بهمعنای شخص به کار میرود. هویت استعمال رایجی دارد، وقتی میگویند هویت زید یعنی وجود خارجی زید. ولی در اینجا ایشان هویت را در اعم از طبیعت و فرد به کار بردهاند. یک هویت آن طبیعت یوم الشک است. الیوم الذی یشک فیه، کلی است. یک هویت دارد که در شخص امثال، مثلاً روز یکشنبه یوم الشک است. این یک فرد خاص میشود. امروز یک فرد خاص است. پس یک یوم الشک کلی بهعنوان طبیعت یوم الشک داریم. و یک یوم الشک داریم که فرد خاص است. عرض کردم من مانعی ندارم که هویت را در طبیعت به کار ببریم. قبلاً هم عرض کرده بودم. ولی تذکر دادم که معلوم باشد؛ در استعمالاتی حاضر نیستند هویت را در طبیعت به کار ببرند. بلکه هویت را بهمعنای شخص به کار میبرند.

شاگرد: یکی از معانی آن طبیعت بود، دیگری چه بود؟

استاد: وی‌ت شخصی. وی‌ت یوم الشک در مقام طبیعی یوم الشک، یکی هم وی‌ت یوم الشک به‌معنای وی‌ت شخصی یکشنبه امروز.

مقدمه دوم؛

> **مقوّم احکامی که در مقام مدیریت امتثال صادر می شوند، این است که حتما مربوط به تنظیم عمل مکلف باشند. ولی این ارتباط با عمل، تشکیکی و دارای مراتب است. یعنی گاهی مدیریت مقام امتثال پیچیدگی‌هایی دارد که معتبر باید در چند مرحله به مدیریت بپردازد. این مراحل همه مرتبط به مقام عمل مکلف هستند ولی برخی مراحل به گونه‌ای هستند که نقش مقدمه و زیرسازی برای مدیریت نهایی مقام امتثال را دارند و برخی دیگر ارتباط مستقیم با عمل دارند و مستقیما به مدیریت خارج می پردازند[2]**

«مقوّم احکامی که در مقام مدیریت امتثال صادر می شوند، این است که حتما مربوط به تنظیم عمل مکلف باشند»؛ اینکه مقوم هست یا نیست، دیروز صحبت شد. یعنی چه؟ یعنی وقتی سخن تشریع شارع سخن مدیریت امتثال است، قبل از آن حتماً باید یک تکلیفی باشد. باید یک حکمی باشد که مکلف نسبت به آن حکم قبلی حالتی دارد، حال می‌خواهیم آن را مدیریت کنیم. وقتی می‌گوییم وقتی شک کردی؛ یعنی شک در چه چیزی کردی؟ شک در چیزی که مربوط به حکم شرع می‌شود. یا شک در خود حکم شرعی یا در موضوع آنکه آن هم به حکم شرعی بر می‌گردد. وقتی شک در خمریت داری بالتبع شک در نجاست هم داری. اگر شبهه حکمیه داری؛ مثلا شک در نجاست خمر داری، شک در نفس حکم داری. نه اینکه تبعی باشد. استقلالی است. انواع اینها می‌شود. یک شک‌هایی هم داریم که مکلف هست، شاک هم هست، اما این شک ربطی به مقام مدیریت امتثال ندارد. کجا؟ آن جایی که مشکوک او اصلاً حکم شرعی نیست. مثل اینکه می‌گوییم الشاک فی الآخره کافر. این حکم ثبوتی است یا مدیریت امتثال است؟ می‌گوییم شاک است. راجع به شاک صحبت می‌کنیم. این شاک است اما شاک در یک امر تکوینی است، نه شاک در تشریع حکم شرع. اینها باید معلوم باشد. ما که می‌گوییم شاک و ظان، یعنی مشکوک او باید مربوط به حیطه حکم و موضوع احکام شرعیه باشد تا بگوییم مدیریت امتثال است. باید برای او امتثال معنا داشته باشد تا بگوییم مدیریت است.

البته همه آن‌ها هم مربوط به شک و حکم نیست، حالت نفسانی؛ می‌گوییم کسی که نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند چطور نماز بخواند؟ الآن در اینجا شک دارد؟! صحبت شک و ظن نیست. شک در حکم شرعی ندارد اما یک حکم شرعی هست که وقتی او می‌خواهد امتثال کند در انجام آن و امتثال آن اضطرار دارد. پس تمام عنوانین ثانویه اضطرار برای مدیریت امتثال است. یعنی شارع به عبد ممتثل که عذر دارد جای می‌دهد؛ حال که عذر داری این کار را بکن.

33:47

لذا آن حدیث شریف خیلی عالی است. دیروز عرض کردم که ریخت قیاس فرق می‌کند. جلوترها در بحث قیاس عرض کردم. وقتی سؤال کرد پای من بسته است اگر بخواهم مسح کنم چه کار کنم، حضرت چه فرمودند؟ روایت معروف است. همه شنیده‌اید. فرمودند «هذا و اشباهه یعرف من کتاب الله ام جعل علیکم فی الدین من حرج». مکرر اینها را گفته ام. تکرارش خوب است. هم برای کسانی که مکرر اینها را شنیده‌اید و هم برای کسانی که نشنیده اید تذکرش خوب است.

در این سایت‌هایی که علیه شیعه می‌نویسند مسخره می‌کنند. روایت معروفی را می‌آورند «تسعة اعشار الدین فی التقیه». نه دهم دین در تقیه است. آن‌ها هم این روایت را می‌آورند و مسخره می‌کنند که شیعه اهل تقیه است. دین شیعه هم همین است. آن‌ها به تقیه می‌گویند دروغ. می‌گویند نه دهم دین شیعه تقیه است. تقیه هم به‌معنای دروغ است. چه دینی است که نه دهمش دروغ است؟! توحید و نبوت و معاد و این همه از مطالب مهم اسلام جزء یک دهم می‌شود. این مسخره کردن آن‌ها یا از غرض است یا از بی عقلی و بی سوادی و نفهمیدن مطلب است.

کلمه دین کاربردهای مختلفی دارد. دین یکی به‌معنای مجموعه معارف از توحید و معاد و نبوت است، دین به‌معنای مجموعه احکام و آیینی است که مسلمانان باید انجام بدهند؛ این هم دین است؛ «يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً[3]». معنای دیگر هم به‌معنای جزاء است؛ «مالک یوم الدین». اما کاربرد بسیار زیادی که کلمه دین در آیات و روایات دارد به‌معنای امتثال امر مولی است. دین یعنی انجام وظیفه شرعیه؛ تدین خارجی؛ «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ[4]»، «أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ[5]». دین خالص یعنی چه؟ یعنی دین مشوب برای خدا نیست؟! مثلاً دو جور اسلام داریم؟! درحالی‌که در اینجا دین به‌معنای اسلام نیست تا بگوییم دین خالص برای خدا است. نه، الدین یعنی التعبد. بنده‌ای که در پیشگاه الهی می‌خواهد متعبد باشد و دستورات خدا را انجام بدهد، آن قسمتی لله است که دین خالص باشد. انجام عمل خالص باشد. نگاه کنید کاربردهای بسیار زیادی دارد.

خب وقتی اینطور نگاه می‌کنید خیلی روشن است که «تسعة اعشار الدین فی التقیه». یعنی وقتی بنده خدا می‌خواهد اوامر و شرع او را انجام بدهد، نه دهم انجام دادنش در حالی است که آشکار نمی‌کند. ملاحظه تقیه می‌کند، به انواعی که اهل البیت به او یاد داده‌اند. پس دیگر این خیلی خوب شد. بالا آمد. «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ[6]»؛ کسانی که به تقیه عمل می‌کنند اتفاقا اجرشان چند برابر است. چون یحب الله ان یعبد سرّا. چقدر عالی می‌شود! تسعة اعشار الدین یعنی تسعة اعشار تعبد به اوامر شارع و گوش به حرف خدا دادن در تقیه. نوعاً همه بلاهایی که سر اسلام و مسلمانان آمده سر بی‌تقیه بودن است. معلوم است که تسعة اعشار در این است. تسعة اعشار را اجراء نمی‌کنند لذا بلا می‌آید.

در اینجا حضرت فرمودند «ان هذا و اشباهه یعرف»، یابن رسول الله شما فرمودید که ما قیاس نکنیم! در اشباه آنکه اشتباه می‌کنیم! حضرت می‌فرمایند اینجا جای قیاس نیست. قیاس برای موضوعات انشائی شارع است. شما حق ندارید حکم یک موضوع را به موضوع دیگری ببرید. اما اینجا که قیاس نیست، انشاء نیست. خدای متعال در این آیه دارد «ماجعل علیکم فی الدین..»؛ یعنی وقتی می‌خواهید دستورات او را امتثال کنید در مقام امتثال بر شما سخت نمی‌گیرد و بر شما حرج پیش نمی‌آید. این دین که به معنای انشاء ثبوتی نیست. لذا تا حضرت می‌فرمایند اشباهه شما مشکلی ندارید که بگویید من مبتلا به قیاس می‌شوم. اینجا که جای قیاس نیست. اینجا جای این است که مولی دارد امتثال یک حکم ثبوتی را به شما یاد می‌دهد. اشباه آن را هم شما می‌توانید اجراء کنید. و لذا این جور نیست که بگویید امام در پای او که جبیره بود فرمودند، اما اگر در سر او جبیره هست حق ندارید بروید. حضرت می‌گویند «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» این جور نیست که در دین هست که جبیره در پا هست و در دین هست که جبیره در سر نیست. یک وضو ثبوتاً انشاء شده و تو می‌خواهی انجام بدهی. تو در پایت جبیره هست. الآن در امتثال تو امر الهی مطرح است. اینجا مظنه قیاس نیست. ببینید چقدر مهم می‌شود! اصلاً می‌بینیم ریخت کار طوری می‌شود که معارض با روایت حرمت قیاس نمی‌شود. بلکه دو فضا می‌شود و منافاتی هم با هم ندارند. اینکه عرض می‌کردم این نگاه فوائد خوبی دارد برای این جور فضا است.

«مقوّم احکامی که در مقام مدیریت امتثال صادر می شوند، این است که حتما مربوط به تنظیم عمل مکلف باشند. ولی این ارتباط با عمل، تشکیکی و دارای مراتب است»؛ بله این مطلب خیلی خوبی است. خیلی هم گسترده و جور واجور است. یکی از مراتب

تشکیکی و ذو مراتب بودن آن همینی است که همه میخوانند. مثلاً میگفتید امارهٔ مقدم بر استصحاب هست یا نیست؟ بعد میگفتید چطور مقدم است؟ امارهٔ مقدم بر استصحاب است، اما واردِ بر او است یا حاکم بر او است؟ این خودش یک نحو مدیریت امتثال طولی-تشکیکی و صاحب مراتب است. این مطلب خوبی است.

«یعنی گاهی مدیریت مقام امتثال پیچیدگیهایی دارد که معتبر باید در چند مرحله به مدیریت بپردازد»؛ مراحل طولی یا حتی گزینههایی در عرض هم. **«این مراحل همه مرتبط به مقام عمل مکلف هستند ولی برخی مراحل به گونهای هستند که نقش مقدمه و زیرسازی برای مدیریت نهایی مقام امتثال را دارند و برخی دیگر ارتباط مستقیم با عمل دارند و مستقیما به مدیریت خارج میپردازند».**

> 40:54

در ابتدا که «مقوم» فرمودید، مقوم بودن مطلق آن خیلی معلوم نیست. یعنی این چیزی که شما گفتید با آن توضیحی که دیروز عرض کردم تنها در تقسیمات بعد از امر مطرح میشود. تقسیمات بعد از امر، یعنی شارع یک امری دارد و میخواهیم آن را انجام دهیم، میگوییم ای کسی که بر تو امری آمده یا شاک هستی یا ظان هستی یا مضطر هستی. اما اگر بگوییم ای شیخ و شیخه که در کنار جوان و قادر است. «لمن یطیقونه» با کسانی که «لایطیقونه» است. اینجا تقسیم ثانوی بعد از امر نیست. کسی که میتواند گرسنگی بخورد، ربطی به صوم ندارد. بلکه تکوینی است. کسی که پیرمرد و پیرزن است. این تقسیم بعد از امر نیست، بلکه تقسیم قبل از امر است. متفرع بر امر نیست. حیثیت خود امر در این تقسیمبندی ملحوظ نشده است. پیرزن و پیرمرد است. اگر اینجا گفتند «یجوز للشیخ و الشیخه الافطار» میگوییم خب مربوط به مقام مدیریت امتثال نیست. دیروز هم عرض کردم اصل هم همین است. اما اینکه بگوییم مقوم بهمعنای اینکه شیخ و شیخه چون مربوط به عمل مکلف بهمعنای تقسیم بعد از امر نیست، پس اصلاً مقوم راه ندارد؛ کلاً ممکن نیست، این معلوم نیست.

من برخی از مثالها را عرض میکنم. در شیخ و شیخه دیروز گفتم؛ در آنها تعیین سال بکنم تا ببینیم روشنتر میشود ای نه. روایت میگوید روزه شیخ و شیخه جایز است. شبیه روایتی که در صبیان بود. امر به صبیان به صلات و امثال آن. الآن اگر دو روایت بیاید یکی بگوید در سن شصت سالگی یجوز، و دیگری بگوید در سن هفتاد سالگی یجوز. با نگاه انشاء ثبوتی این دو معارض میشوند یا نمیشوند؟ میشوند. خب باید یکی از آنها را انتخاب کنیم. حکم این بود که یجوز للشیخ و الشیخه الافطار، یک روایت میگوید شیخ و شیخه آنی است که شصت سالش است. روایت دیگر میگوید «اذا بلغ سبعین».

شاگرد: یعنی این سه روایت در ممتثل بیاید؟

استاد: نه دو روایت است که با هم معارض میشود.

شاگرد: سه روایت است. یکی از آنها شیخ و شیخه را میگوید. بعد این دو جدا از هم میآید و میگویند هفتاد سال و شصت سال.

استاد: علی التقدیر مانعی ندارد.

شاگرد: یعنی الآن دیگر مدیریت امتثال میشود.

استاد: میشود یا نمیشود را صبر کنید.

شاگرد: جوازش ثبوتی است اما ترتیبش مدیریت امتثال است.

شاگرد۲: بیان شما این بود که اگر همه آن‌ها را انشاء ثبوتی بگیریم تعارض می‌شود.

استاد: بله.

شاگرد: تناقض نمی‌شود.

استاد: بله، شما می‌فرمایید یک حکم در آن هست به این معنا که هفتاد سال در آن نیست. آن هم ثبوتا جواز بود. اما اگر در یک دلیل است، می‌خواهم توضیح بدهم که ممکن است. می‌خواهم فقط امکان را عرض کنم. اذا بلغ الشیخ ستین سنة فیجوز. دیگری می‌گوید اذا بلغ الشیخ سبعین یجوز. الآن این معارضه می‌شود بنابر اینکه نگاه ثبوتی کنیم. آیا همین‌جا محال است که یک وجه جمعش این باشد که جواز افطار شیخ و شیخه باز در مقام مدیریت امتثال کلی وجوب صوم باشد؟ اگر گفتیم مقوم است، می‌گوییم بله نمی‌شود. اینجا باید تعارض بگیریم و جلو برویم.

شاگرد: یعنی می‌خواهید بفرمایید که تنظیم عمل نیست؟ عرض من این است که در همین مثالی که شما می‌فرمایید نباید در ثبوتش دستکاری کنیم. در انشاء ثبوتی به جهت ضعفی که شیخ و شیخه دارند حکم وجوبی سوار شده است. اما در طول آن جواز ترک دارند. حال در مقام امتثال دارد تنظیم می‌کند. مثلاً اینکه گفته شصت ای هفتاد، شصت سال در جایی بوده که واقعاً در شصت سالگی از کار می‌افتند. یک جاهایی هست که مقداری بیشتر است و هفتاد سالگی می‌شود. یعنی گویا باز هم مقام امتثال مسبوق بر حکم طولی جواز شیخ و شیخه می‌شود.

استاد: خب ببینید اگر ما بگوییم شیخ و شیخه خودش یک مثال است، یک صغری است، شارع نفرموده یجوز للشیخ و الشیخة. یک کبرای «یطیقونه» بوده که یکی از مصادیقش شیخ و شیخه بوده. یکی از مصادیقش حامل است. یکی ذو العطاش است. الآن اگر این نگاه را بکنید شیخ و شیخه ثبوتی می‌شود؟ انشاء طولی ثبوتی برای شیخ و شیخه؟ اصلاً عوض شد. می‌گویید عجب! شارع یک تشریعی کرده و بعد می‌فرماید «و لمن یطیقونه». لسان «لمن یطیقونه» انشاء ثبوتی طولی است یا انشاء مدیریتی است؟ یا محتمل الامرین است؟

شاگرد: اگر مثال را دقیقتر بزنید می‌توان تحلیل کرد. مثلاً «یطیقونه»ای که در حامل است را باز باید تعریف کنیم؛ مثلاً برای بچه‌ی تو ضرر دارد، برای خودت ضرر دارد، احکامش تعریف شود درست است که کلی آن، همان حرج است اما باز در طول این در فضای ثبوتی نیاز به تعریف این مالکها و تنظیم این مالکها دارد. صرفاً مقام امتثال نیست.

استاد: این ثبوتی که الآن گفت فرق کرد، ثبوت مقدمه سوم است که فردا عرض می‌کنم. در خود مدیریت امتثال سر و کار ما باز با طبائع است. سوالش را عرض کنم؛ وقتی می‌گویید طبیعت و فرد؛ این فردی که الآن می‌گویید فرد است یا طبیعت است؟ فرد فرد است یا طبیعت است؟ خود تفرّد و فرد بودن، طبیعی بودن، این دو بودن فرد است یا طبیعت است؟ فرد بودن، طبیعی بودن؟ مثل الجزئی الکلی است. جزئی که جزئی نیست. جزئی کلی است. خود الفرد، فرد الطبیعه، مفهومی طبیعی است. اما الآن که مرآتی را قرار می‌دهید و فانی در فرد می‌کنیم می‌گوییم فرد که نمی‌شود طبیعت باشد. یعنی در مرآت طبیعی فرد، زید را می‌بینیم. لذا می‌گوییم فرد نمی‌تواند طبیعت باشد. این خوب است. الآن فانی کردیم. ولی اگر برگردیم و به آن مرآت و آن چیزی که در زید فانی شده نگاه بکنیم می‌گوییم فرد الطبیعه. فرد الطبیعه خودش فرد است یا طبیعت است؟

48:16

شاگرد: طبیعت است.

استاد: خب اگر به این صورت است، اتصاف شیء به مقابل خودش ممکن هست یا نیست؟! وجود میتواند عدم باشد؟ عدم میتواند وجود باشد؟ فرد میتواند طبیعت باشد؟ اتصاف شیء به مقابل خودش را چطور حل میکنید؟ شما میگویید فرد الطبیعه هم طبیعت است. این طبیعت دوم طبیعتی است که مقابل ندارد. این طبیعت طبیعتی نیست که مقابلش فرد باشد. چرا، به آن معنایی که به خارج بروید آن مقابلش است. مقابل آن در آن موطن است. نه نفس مقابله در مفاهیم. مثل کلی و جزئی که مقابلش به آن افرادشان است. نه به خود نفس مفاهیم که هر دو کلی است.

من نوشته ایشان را در صفحه سوم الشک فدکیه گذاشتهام. نگاه بکنید و روی آن تأمل کنید. ان شاءالله فردا دنباله آن را میخوانم. جمع بین دو روایت را هم ایشان آوردهاند. من خیلی وارد آن نشدم چون میخواستم مقدمه حرف ایشان را بخوانم.

شاگرد: روایات باب را که نگاه میکنیم ظاهراً چنین تاریخی هم دارند. گویا روایاتی که نهی در آنها شدید است از زمان رسول الله تا زمان امام صادق علیهالسلام است و روایتی که ترغیب صوم به اطلاقه میکند از زمان امام رضا علیهالسلام است. روایاتی که دو وجه را میگوید زمان امام صادق علیهالسلام است.

استاد: روایتی که امروز خواندم که خلاف فرمایش شما است. همه آنها قال رسول الله است.

شاگرد: استناد به رسول الله را میگویند اما اینکه چه زمانی بیان شده... .

استاد: یعنی جلوه دادن آن منظور شما است؟

شاگرد: بله.

استاد: بله، با این نگاه باید دوباره روایات را ببینیم. در اینکه چرا عدهای قائل به حرمت صوم الشک هستند شواهد روشنتری دارد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] http://amafhhjm.ir

[2] همان

[3] آل عمران ۸۵

[4] الاعراف۲۹

[5] الزمر۳